

علیه بیکاری

www.a-bikari.com

شماره پانزده ۲۴ شهریور ۱۳۹۴

کارگران بیکار، اتحاد، اتحاد!!

قرس!

به جای سر سخن

کتاب مقدس ادیان ابراهیمی محصول نهایت تلاش نگارندگان این کتاب برای ایجاد وحشت در دل مردم معاصر خود بود. آن سطور اوج تخیلات مالیخولیایی برای به تسلیم کشاندن انسانها را ارائه میداد. مومن ترین پیروان، قهارترین آنها نیز به حساب آمده است.

صفحه ۲

در سوگ شاهرخ



"او بیش از هر چیز دیگر یک انقلابی بود. مأموریت واقعی در زندگی این بود که از هر طریق به سرنگون کردن جامعه سرمایه‌داری و نهادهای دولتی مخلوقش مدد برساند، به آزادی و رهایی

پرولتاریا کمک برساند، که او خود اولین بانی وقفش بر وضعیت و نیازهایش، و آگاهی بر شرایط رهاییش بود. مبارزه خوی او بود. با چنان شور، با چنان سرسختی و با چنان کامیابی مبارزه کرد، که کمتر کسی با او رقابت میکند."

صفحه ۹

صفحه ۳

یا کار یا بیمه بیکاری - همین امروز!

در حسرت نسل جوان سرکش طبقه کارگر ایران صفحه ۶

بخشنامه ای برای آمازون کار قراردادی در ایران صفحه ۱۰



انقلابیون بیکار: جنبش بیکاران صفحه ۱۱

بخش دوم

توس!

به جای سر سخن

این شماره نشریه با دو هفته تاخیر منتشر میشود. سیر رویدادهای مربوط به پناهجویان سوریه، یکی پس از دیگری تلاش برای تمرکز فکر روی هر چیز دیگر و از جمله مقالات نشریه را غیر ممکن و بی ثمر میساخت. چه هیولایی است که میتواند انسانها را وادار کند این چنین بی مهابا با دستان خالی راه سرنوشتی نامعلوم را در پیش بگیرد؟ این کدام درجه از استیصال است که پدر و مادر را متقاعد می سازد جگرگوشه های خود را در آغوش خویش در سفر مرگ همراه نمایند؟

کتب مقدس ادیان ابراهیمی محصول نهایت تلاش نگارندگان این کتب برای ایجاد وحشت در دل مردم معاصر خود بود. آن سطور اوج تخیلات مالیخولیایی برای به تسلیم کشاندن انسانها را ارائه میداد. مومن ترین پیروان، قهارترین آنها نیز به حساب آمده است. قرنهای بعد، نسل امروز آن طایفه با تکیه بر دلارهای اهدایی، با انواع تسلیحات مدرن سوار بر خودروهای زرهی یکشنبه بر هر جغرافیایی سیطره می یابند. خدای اینها نه در آسمانها بلکه عربستان سعودی، دولت ترکیه، امریکا، انگلیس و اسرائیل و ... است. هر یک از اینها میتوانند تورات و قرآن را بمراتب ترسناک تر بازنویسی کنند. تخیلات مالیخولیایی نگارندگان کتب آسمانی از بمب اتم ناگازاکی، از بمب های شیمیایی ویتنام چیزی نمی دانستند. جهنم آنها در مقابل ابوغریب، گوانتاما و اوین خنده آور است. در کتب آسمانی مومنان نقدا در همین جهان با چند راس اسب و تعدادی کنیز مورد تشویق قرار گرفته اند. مومنان امروز کل بهشت موعود را باضافه اتوموبیلهای پورشه، ویلاها و پلاژهای خصوصی میسازند. مهندسی ترس در دستان مومنان امروز با روشها و تکنیک هالیوود و انتشار آن از طریق یوتوب به اعماق دنیا را به شرح فوق اضافه کنید.

افزون بر همه چیز چهره فراریان و سرگذشت زندگیشان، راه فرار، مخاطرات پیش رو همه آشناست. در میان تصاویر سرگذشت فرارهای سراسیمه سال شصت، محاصره و جنگ و بمباران و اعدامهای نوروز سال پنجاه و هشت کردستان، ... تا قربانیان اسید پاشی های اخیر اصفهان جان میگیرند ...

در دل تمام منطقه و دنیای امروز امید به زندگی انسانی هر چه بیشتر به طبقه کارگر ایران و جنبش سوسیالیستی آن گره میخورد. بدون چنین تکیه گاه و چنین تسلی زندگی از آخرین قطرات ارزش خود تهی میبود. ■



در دل تمام منطقه و دنیای امروز امید به زندگی انسانی هر چه بیشتر به طبقه کارگر ایران و جنبش سوسیالیستی آن گره میخورد. بدون چنین تکیه گاه و چنین تسلی زندگی از آخرین قطرات ارزش خود تهی میبود.

یا کار یا بیمه بیکاری - همین امروز!

تجربه ای دردناک از بدبختی ترین درسهای مارکسیستی طبقه کارگر است.

بیکاری محصول اجتناب ناپذیر تولید کاپیتالیستی

بیکاری حاصل طبیعی نظام سرمایه داری است. رقابت میان سرمایه داران بر سر تولید ارزانتر و کسب سود بیشتر که بنوبه خود تنها از ارزش اضافه حاصل بهره کشی نیروی کار متکی است؛ تنها با اخراج کارگران و بکارگیری تکنیک بیشتر ممکن است. در همه تاریخ سرمایه داری قاعده بر اینست: در رونق کارگران اخراج میشوند و کار اخراجی ها را شاغلین از طریق کار شدیدتر انجام دهند. در بحران دسته دسته و چه بسا همه کارگران باید بروند؛ باید گورشان را گم کنند تا سرمایه از میان خیل بینوایان گرسنه ترین و مطیع ترین کارگران را برای دور جدید انباشت انتخاب کند.

بیکاری یک موهبت برای سرمایه

سرمایه دار و دولت او نه میتوانند و نه میخواهند بیکاری را از میان بردارد. بیکاری یک نعمت آسمانی برای سرمایه دار است چرا که کارگران را محافظه کار میکند، کارگران را شقه شقه و متفرق می سازد. در زیر سایه بیکاری همیشه لشکری از ضعیف ترین بخش کارگران هستند که به دستمزد کمتر و شرایط سخت تر کار تن خواهند داد. ایام بیکاری گله ای از ادارات و ماموران دولتی به راه میافتند تا نیروی کار بیکاران را بکار بگیرند. ایام بیکاری بهترین فرصت برای تهاجم ایدئولوژیک و اخلاقی به طبقه کارگر فراهم میآورد که کارگران را سربار و تنبل معرفی کرد. خیل بیکاران صف مبارزاتی کارگران و تشکلهای کارگری را به موقعیت بسیار ضعیف تر میراند.

سرمایه دار و دولت او نه میتوانند و نه میخواهند بیکاری را از میان بردارد. بیکاری یک نعمت آسمانی برای سرمایه دار است چرا که کارگران را محافظه کار میکند، کارگران را شقه شقه و متفرق می سازد. در زیر سایه بیکاری همیشه لشکری از ضعیف ترین بخش کارگران هستند که به دستمزد کمتر و شرایط سخت تر کار تن خواهند داد

است، خون او را میمکد، توان او را به تحلیل میبرد. این دروغ نادانی می آفریند و پستی و خرافه را به دم و بازدم آحاد جامعه تزریق میکند. این دروغ دشمنی و تفرقه میافزیند، این دروغ

سیاستمداران سوپر الذنگ نمایندگی میشود؛ سیاستمدارانی که با احزاب و کتب مقدسشان هیچ دستاوردی به کف نیاورده اند، اما بازار این معجزه گران "حل بیکاری" همچنان داغ است! ایران یک مثال گویاست.

سی و اندی سال است بحران اقتصادی سرمایه آن جامعه را به اسارت سیکل معیوب از بیکاری، و بیکاری بیشتر در آورده است. جمعیت کارگران بیکار در دست دولت ایزار ارزانتر کردن نیروی کار بکار گرفته میشود که به نوبه خود تعداد بیشتری را به بیکاری میکشاند. کارفرمای لعنتی کارگر اخراجی را در مقابل شاغلین قرار میدهد تا خود به یکباره ناجی و مظهر نان سفره برای هر دو باشد. سرمایه داران برای بالا بردن سودآوری بیکاری گسترده را به اجرا در میآورند و همزمان عزیز دردانه ملی کار آفرینی بر سر کارگر منت میگذرانند. هیچ وقت کارگر به این اندازه کارکن و فداکار و کم توقع نبوده است و هیچ وقت از جانب فاسد ترین و بیشراف ترین نسل بورژوازی ایران تحقیر نشده است. به دولتمردان سیاست ایران، به وعده هایشان و روش کارشان و گزارش پایانی کارشان نگاهی بیاندازید.

تجربه طبقه کارگر در ایران از یک انقلاب و چهل سال کشمکش پس از آن تجربه ای بسیار پرازش و در عین حال

سی و اندی سال است بحران اقتصادی سرمایه آن جامعه را به اسارت سیکل معیوب از بیکاری، و بیکاری بیشتر در آورده است. جمعیت کارگران بیکار در دست دولت ایزار ارزانتر کردن نیروی کار بکار گرفته میشود که به نوبه خود تعداد بیشتری را به بیکاری میکشاند.



"یا کار یا دستمزد" - پرچم اصلی مبارزات تاریخی جنبش طبقه کارگر در بحران اقتصادی سالهای ۱۹۳۰
تاکید اصلی این شعار بر عدم تحمل کارگران تا حل بحران قرار داشت. کل دستمزد مورد مطالبه کارگران بود.

ادامه یا کار یا بیمه

مطالبه شغل یک شعار بورژوازی و ضد کارگری

متفاوتی را شامل میشود، و آن اینکه حتی در چهارچوب همین نظام سرمایه داری با کاهش ساعات کار میتوان بر بسیاری عواقب وحشیانه "شغل" چه برای شاغلین و چه برای بیکاران خط بطلان کشید. چرا و تا کی باید تسلیم عطش بی پایان سود پرستی سرمایه شد؟ چرا و تا کی باید پیکره عظیم لاشخوران دولتی، دستگاه مذهبی، دستگاه سرکوب و توجیه کنندگان این نظام بر هستی بخش بزرگ جامعه سنگینی کند؟ از صرفه جویی در هزینه ناشی از حقوق و مزایا و رشوه ها و دزدی های این لشکر چند مرکز رفاهی و فرهنگی و آموزشی میتوان بر پا کرد؟

صد البته کارگران برای حفظ شغل و برای جلوگیری از اخراج مبارزه میکنند. اما بدون مبارزه همزمان برای بهبود شرایط کار، کاهش ساعات کار، و بدون مبارزه برای افزایش دستمزد صرف تلاش برای "حفظ شغل" یک سم مهلک برای حیات کارگر خواهد بود. تجربه زنده طبقه کارگر ایران در دهها هزار مرکز تولیدی گواه آنست که دست شستن کارگران از حق و حقوق خود، یک دنیا دلسوزی و فداکاری کارگران هرگز نمیتواند مانع تعطیلی کارخانه شود. "حق آب و گل کارگر بر کارخانه" یک خرافه خائمان برانداز بیش نیست.

طبقه کارگر و سنگر بیمه بیکاری

یک طبقه کارگر ایران در مبارزه در سنگر بیمه بیکاری از طبقه کارگر جهانی عقب ماند و تاوان آنرا در قالب توهم به عروج دوره طلایی مملو از اشتغال در مسموم ترین شکل آن میپردازد. تنها با شروع یک مبارزه سراسری بر سر تحمیل بیمه بیکاری است که کارگر در ایران میتواند عمق تلخ یک "غفلت" بزرگ طبقاتی را به صورت بورژوازی تف کند.

تاریخ دو قرن قبل تر از این مصادف با شروع رشد سرمایه داری مملو از چرک و خون و کثافت است. مشروعیت حکومت سود و سرمایه جز با ارتجاعي ترین افکار و روشهای حکومتی عهد عتیق ممکن نبود. در دل "متمدن ترین" سرزمین ها همزمان با عروج شتابان صنعت، پست ترین معنا از انسان و جامعه انسانی حکم رانده است. شجره های امروزی بورژوازی دقیقاً با همان زبان و همان لحن، بردگی مزدی کارگر را با فقر و ناامنی و نابرابری گره می زنند. سالن های بورس، محاسبات بانک مرکزی، پارلمانها، اساتید اقتصادی و منطق های رشد و بحران، دولت و قانون آنها؛ همگی قدمتی دویست ساله دارند.

اگر مبارزات طبقه کارگر از شیکاگو امریکا تا لیون فرانسه نبود هنوز هم کارگر میبایست از طلوع تا غروب آفتاب جان بکند، تمام عمر با دستمزدی ناچیز در فقر و مسکنت برای بقا دست و پا بزند، و در پایان، حسرت یک سنگ قبر آبرومند برای پدر و مادری شرافتمند و فداکار را نسل پس از نسل برای

کارگر "کار" مطالبه نمی کند، خواهان نابودی کار مزدی است. کار مزدی سرمایه در پر رونق ترین ایام خود جز بردگی چیز دیگری برای طبقه کارگر ندارد. مبارزات اقتصادی طبقه کارگر برای محکم کردن صفوف خود و برای ایجاد آمادگی لازم برای به زیر کشیدن سرمایه است. نقطه اوج وارونگی پدیده بیکاری آنجاست که در اوج بی پناهی بیکاری ساخته دست سرمایه دار، "خلق یک شغل" برای همان کارگر به یک نعمت بزرگ از جانب همان سرمایه دار جلوه گر میشود. سرمایه و نظامی که کار و سازندگی را تبدیل به بردگی مزدی کرده است، نظامی که معاش انسانها را به گرو گرفته و به اندازه سود دهی کارگر بخش کوچکی از نعمات حاصل کار وی را به سفره خانواده کارگری پرتاب میکند؛ به یک باره ناجیان کار و معاش از آب در میانند! اوج وارونگی پدیده بیکاری در

آنجاست که همان کسانی که از قبل کار کارگر سود و ثروت اندوخته اند به کارگر تشر مفت خوری میزنند. تمام دستگاه دولتی و سرمایه دارانی که از امتیازات بودجه عمومی بهره میبرند، حقوقهای بالا برای خود واریز میکنند، اختلاس و دزدی شان خزانه را تهی کرده است، تعهد ملی و وجدانی در قبال بودجه را به گوش کارگر میرسانند!

کارگر هیچ وظیفه ای در قبال آبادی کارخانه ها به عهده ندارد. انتظار برحق او برای شرایط زندگی بهتر نباید به بهبود بازار کار و پیدا کرده شغل گره بخورد. به این معنا شعار "شغل من کجاست" یک شعار دفاعی و سترون است. کارگر را وادار به بازی در زمین دشمنانش میسازد و بر علیه خود او عمل میکند. تا همین جا بخش اساسی از فضای اعتراض کارگری صرف اصرار بر ادامه کار کارخانه های ورشکسته شده است. کارگران به جای مبارزه مستقیم بر سر بیمه بیکاری نیروی خود را در میدان سرمایه داران و دولت به هدر داده اند. دیدنی است که دولت پس از دولت با کمال میل وظیفه "کاهش مصائب ناشی از بیکاری از طریق ایجاد مشاغل" را بعهده میگیرد، با همکاری مجلس با کمال میل بودجه عظیمی صرف طرحهای کذایی میگردد، و باز با کمال میل به استیضاح و شکست طرحهایشان گردن میگذارند؛ اما همان دولتها بطور رسمی و عملاً از تن دادن به بیمه بیکاری طفره میروند.

طبقه کارگر و اشتغال و بیکاری

برای طبقه کارگر پدیده شغل عرصه جنگ بر سر نفس بقاء است. این صورت مساله تحمیلی بورژوازی به جامعه است. همین مساله در آلترناتیو فوری طبقه کارگر مفهوم و پاسخ کاملاً

کارگر هیچ وظیفه ای در قبال آبادی کارخانه ها به عهده ندارد. انتظار برحق او برای شرایط زندگی بهتر نباید به بهبود بازار کار و پیدا کرده شغل گره بخورد. به این معنا شعار "شغل من کجاست" یک شعار دفاعی و سترون است

ادامه یا کار یا بیمه

فرزندان خود به ارث بگذارد - سرنوشتی که میلیونها کارگر همین امروز در ایران با آن درگیر هستند.

اگر قیام های پی در پی کارگری نبود هنوز هم از بهداشت و آموزش و پرورش و حقوق برابر شهروندی خبری نبود، کار کودکان رسمیت میداشت، زنان شهروندان درجه دو میبودند، بخش بزرگ جامعه محکوم بود رسماً با فرسایش و ناامنی

دست و پنجه نرم کند، از نعمات ساخته دست خود کمترین بهره را ببرد و کم و کمتر عمر کند - سرنوشتی که میلیونها کارگر در ایران در آن شریک هستند.

اگر اعتصابات و مبارزات اتحادیه های کارگری نمیبودند، هنوز هم به اسم

مصالح اقتصادی و منافع مشترک

ملی، هر وقت مصالحشان ایجاب میکرد نان کارگر را میبردند، و هر وقت زورشان میرسید حقوق سیاسی و اجتماعی کارگر را به دلخواه تا اطلاع ثانوی معلق اعلام میداشتند - سرنوشتی که امروز بر حقوق پایه طبقه کارگر در ایران ناظر است.

باید مد نظر داشت که بخش مهمی از بیکاری در دوره های بحران سرمایه نتیجه مستقیم رکود در بازار نیست. در بحران بیکاری جاری و در یکی دو دهه اخیر بخش بزرگی از امر تولید به شکل دیگری بر دوش همان طبقه، از طریق کار کودکان، کار خانگی زنان، اضافه کاریها، چند شغله بودن نان آوران خانواده سنگینی کرده است. "بیکاری" امر تامین

باید مد نظر داشت که بخش مهمی از بیکاری در دوره های بحران سرمایه نتیجه مستقیم رکود در بازار نیست. در بحران بیکاری جاری و در یکی دو دهه اخیر بخش بزرگی از امر تولید به شکل دیگری بر دوش همان طبقه، از طریق کار کودکان، کار خانگی زنان، اضافه کاریها، چند شغله بودن نان آوران خانواده سنگینی کرده است.

معاش طبقه راه، اما در شرایط بسیار دشوارتر تداوم می بخشد. دوران بیکاری، دوران اوج رفع مسئولیت دولت در قبال زندگی شهروندان است. در شرایطی که مردم زحمتکش برای تامین حداقل نیازها چنگ به هر خاشاکی میزنند، زمانیکه تن فروشی به یک "راه حل" تامین نان خشک سر سفره تبدیل میشود؛ در همان ایام در یک بسیج مشترک دولت و انگل ترین بخشهای سرمایه با گرانی و تورم به جان کارگر و زحمتکش میافتند. اوباشان و بد دهن ترین نمایندگان سیاسی طبقه حاکم همزمان با کار

کشته ترین مبلغین اقتصاد سیاسی بکار گماشته میشوند تا مفهوم مقولات پایه ای مانند کار، کارگر، حقوق اقتصادی و اجتماعی و رفاهی را باز تعریف کنند. دوران بیکاری مصادف با گستاخی بیشرمانه بورژوازی در حقوق و

اگر مبارزات طبقه کارگر از شیکاگو امریکا تا لیون فرانسه نبود هنوز هم کارگر میبایست از طلوع تا غروب آفتاب جان بکند، تمام عمر با دستمزدی ناچیز در فقر و مسکنت برای بقا دست و پا بزند، و در پایان، حسرت یک سنگ قبر آبرومند برای پدر و مادری شرافتمند و فداکار را نسل پس از نسل برای فرزندان خود به ارث بگذارد - سرنوشتی که میلیونها کارگر همین امروز در ایران با آن درگیر هستند.

مزایای نجومی، در اختصاص بودجه های کلان برای دستگاههای مذهبی و تبلیغی بورژوازی، در ریخت و پاشها و بازی با اموال عمومی، در رکورد اختلاس و دزدی و ارتشاء است...

در مقابل این دوره ای است که حق طلبی کارگری بیش از هر وقت دیگر گوش شنوا پیدا میکند. طبقه کارگر باید و میتواند کل صف سیاسی-ایدئولوژیک و مبارزاتی خود را بکار بگیرد. بیمه بیکاری خواستی است که پرچم حق طلبی کارگری را در عرصه های گوناگون شغل، دستمزدها، رفاهیات اجتماعی و نقش دولت بر افراشته میسازد. ■

نیاز به مبارزه مشترک بر سر بیمه بیکاری



"کار یا بیمه بیکاری" پایه ای ترین خواست هر کارگر در جامعه است. این فقط

یک هدف نیست، این یک کیفرخواست بر علیه دولتی است که رسماً در مقابل

زندگی شهروندان شانه بالا میاندازد. این مطالبه کسانی است که نمی خواهند بپذیرند که خود و خانواده و یا شهروندان دیگرشان به جرم کارگر بودن بحال خود رها شود تا در گنداب فقر بمیرد. دولت و یا قانون حق ندارند انسانها را به گرسنگی محکوم کند؛ حق ندارند درب بیمارستانها را بر روی کسی ببندد؛ حق ندارند میلیونها کودک را به جرم فقر پدر یا مادری که با زور و ناخواسته از کار بیکار گشته اند، از مدرسه و از بازی محروم کنند. فاصله امروز تا بکری نشاندن بیمه بیکاری با مبارزات سنگر به سنگر پر میشود که در آن کارگران و مردم زحمتکش به نیروی خود واقف میشوند.

در حسرت نسل جوان سرکش طبقه کارگر ایران

مصطفی اسدیپور

• طبقه کارگر باید به اندازه طبقه سرمایه به منافع خود آگاه باشد. روی حق خود بر رو، بدون گذشت، طلبکار و پرخاش گر باشد. به سادگی اینکه برای زندگی و حرمت و علایق خود بسیار بیشتر از آنچه که هست ارزش قائل گردد. طبقه کارگر در ایران در کشمکش های تعیین کننده در عرصه اشتغال و بیمه بیکاری، در حسرت نسل سرکش خود می سوزد ...

اخبار روز: www.akhbar-rooz.com

یکشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۹۴ - ۱۳ سپتامبر ۲۰۱۵

با فرا رسیدن ساعات شبانگاهی خیابانهای تهران و شهرهای گذشته اند، اعتبار بکارگیری تحصیلات آنها رنگ باخته بزرگ به فرق اتوموبیل لوکس در میاید. دور دور رانندگان این اتوموبیل ها، نشانه گویایی از گستاخی جوانان طبقات بالای جامعه است که سهم خود را طلب میکند. نسلی از جوانان که خدا را بنده نیست. نه قوانین، نه کلانتری، نه مقررات مذهبی جلودار او نمیتواند باشد. نسلی که تره برای ملاحظات اخلاقی متداول خرد نمیکند. این نسل، ثروت والدین خود، از میان صاحب منصب های حکومتی تا صاحبان کارخانه و مراجع مذهبی، را حق طبیعی خود میدانند. خیابانها و شهر محل جولان این طبقه برای لذت بردن از زندگی است. این نسل از دولت و قوانین و بودجه همه چیز را در اختیار دارد که رویاهای خود را شکل بدهد و تعقیب کند. این نسل "کله خرهای" بورژوازی ایران است که بخود اجازه میدهد با خط

برای روشن تر شدن پدیده اجازه دهید از خود بپرسیم در شکل گیری امپراطوری های صنعتی به عنوان نمونه سوئد، دانمارک، سوئیس، ایتالیا و فرانسه چند نفر و چند سال درگیر شدند؟ اجازه دهید از خود بپرسیم با این تعداد آماده بکار تحصیل کرده چند بیمارستان و مرکز بهداشتی را میشد ساخت و اداره کرد؟ چند صد هزار سالخورده را میشد تیمار نمود؟

چند صد هزار خانه مسکونی را میشد ساخت؟ نیازهای چند میلیون انسان تشنه دانش، فرهنگ، موسیقی، تئاتر و رقص و سرگرمی را میشد پاسخ داد؟ لیست این سوالات بسیار طولانی است اما هنوز نباید یک وجه مهمتر این پدیده را از قلم انداخت. در طول این سالها ماشین عظیمی از تولید مزخرفات و سموم فکری، سیاسی و دینی رو به آن

سال پس از سال بیکاری جوانان به عنوان بزرگترین معضل دولت و تمامی ارگانهای حکومتی معرفی میگردد، و پا به پای آن وعده های مسئولین از فرط تکرار نزد مردم به عنوان پاهای نخ نما شناخته میشوند. با پایان تحریم ها و اولین بارقه های امید میان مردم، تمام دستگاه دولتی به حرکت درآیند تا این امیدها را در نطفه خفه کنند

جامعه نشانه رفته است که این جمعیت میلیونی و میلیونها بستگان آنها را از دلایل این موقعیت گمراه کنند، آنها را سر بدوانند، فریب بدهند، متفرق کنند، و ساکت نگه دارند. بلاخره کسی باید به این سوال میلیونها والدین جوانان اسیر اعتیاد پاسخ بدهد چرا پا به پای بیکاری و استیصال فرزندان آنها مواد مخدر هر چه بیشتر و ارزانتر در کوی و برزن علنا در دسترس قرار گرفته است؟

تخم طلائی دولت و دو مصوبه!

سال پس از سال بیکاری جوانان به عنوان بزرگترین معضل دولت و تمامی ارگانهای حکومتی معرفی میگردد، و پا به پای

قرمزهای نظام بازی کنند، برای آنها ایران سرزمین شدنی ها است. در مقابل شش میلیون جوان بیکار را باید به صحنه همان جامعه اضافه کرد.

در دو دهه اخیر جمعیت شش میلیونی از جوانان (با احتساب آمار رسمی

بیکاران، خانه نشین ها، مشاغل موقت، قربانیان اعتیاد و ...) عمدتا تحصیل کرده و تا خرخره اسیر معضل شغل و بیکاری همواره خود را به مشغله های دولت و افکار عمومی جامعه تحمیل کرده است. این جمعیت اکنون در چشم انداز توافقات اتمی دارد میرود که به صدر اولویت های سیاسی ایران رانده شود. از دریچه این جوانان ایران قبرستان شور و شاق و سازندگی است. ایران اسارتگاه، یک زندان است که دست آنها را از کار کوتاه کرده است. بحث بر سر شش میلیون نفر انسان است که در بارآورترین دوره زندگی با عطش و ولع، با تحصیلات و مهارت های بالا برای دست یابی به کار خود را به در و دیوار زده اند. بحث بر سر میلیونها انسانی است که با قریب ده سال انتظار و بیکاری دیگر سنین جوانی را پشت سر

مطابق طرح جدید وزارت کار همه مراکز کاری تنها به شرط برخورداری از جواز صنفی میتوانند در دوره های یازده ماهه جوانان فارغ التحصیل را بکار بگیرند. هزینه بکارگیری این کارکنان جدید تقریبا صفر است و هیچ تعهدی را برای کارفرما دربر ندارد.

ادامه در مسرت

کارکنان جدید تقریباً صفر است و هیچ تعهدی را برای کارفرما دربر ندارد. این بردگی رسمی را احمدی نژاد در طرح شاگرد و استادی قانونیت بخشید و دولت فعلی آنرا به اوج خود میرساند. مطابق آمار وزارت کار در سال گذشته یک و نیم میلیون نفر و عمدتاً از جوانان فارغ التحصیل بطور مجانی بکار گرفته شده اند و قدر مسلم اینکه بخش اساسی از این موارد با سوء استفاده کارفرما و با بیکاری شخص کارورز بدون نتیجه مانده است. طرح جدید وزارت کار شامل جزئیات تکمیلی است که چگونه فارغ التحصیلان را به این بیکاری و بردگی عریان وادار ساخت.

آن وعده های مسئولین از فرط تکرار نزد مردم به عنوان یاهو های نخ نما شناخته میشوند. با پایان تحریم ها و اولین بارقه های امید میان مردم، تمام دستگاه دولتی به حرکت درآمدند تا این امیدها را در نطفه خفه کنند: رونق اقتصادی بله، اما از اشتغال تا اطلاع ثانوی خبری نخواهد بود! به این ترتیب دولت رسماً مساله تامین معاش و زنده ماندن دست کم شش میلیون شهروند را از گردن باز کرده است. جمهوری اسلامی در دو سیاست، توپ تامین معاش را در زمین جوانان بیکار قرار داده است.

ممنوعیت اشتغال بازنشستگان

طرح ممنوعیت اشتغال بازنشستگان را باید یک شاهکار مجلس و دولت ثبت نمود. مطابق این قانون قرار است بازنشستگی که در دستگاهها دولتی مشغول بکار هستند در عرض دو ماه اخراج گردند. محبوب مسئول کمیسیون کارگری مجلس در توضیح اهداف و نتایج این قانون میگوید: در حال حاضر پنج درصد نیروی کار کشور را بازنشستگانی تشکیل میدهند که علارغم پایان خدمت در بازار کار فعال هستند. به عبارت دیگر تا آنجا که به آمار مشاغل ثبت شده مربوط باشد، معادل نیمه کل بازنشستگان قادر به ترک بازار کار نمیشد.

خیلی سر راست بازنشستگانی که از فشار تامین زندگی و نارسایی دریافتی در سنین کهولت همچنان به کار ادامه میدهند باید اخراج شوند. اما منت مجلس و دولت بر سر جوانان بیکار از کجا ناشی میشود؟ این

وسوسه استثمار: جوانان، اشتغال و چشم انداز ده ساله

تازه ترین مطالعات و نتیجه گیریهای مشترک مجلس و دولت در زمینه نیروی کار جوان کشور زمین را زیر پای سرمایه داغ کرده است. در یک پروسه زمانی تا سال ۱۴۰۰ شمسی بیش از نه میلیون نفر جوان تحصیل کرده بازار کار ایران را اشباع خواهد کرد. بورژوازی ایران و حکومت آنها در مقابل این سوال وسوسه انگیز قرار گرفته است که چگونه میتواند از این اقیانوس بیکران نعمت -- بهره بگیرد. فرمول سحر آمیز امروز سرمایه در سراسر جهان در "رشد تولیدی بدون اشتغال"

نهفته است. رشد تولیدی به معنای سود در دل رقابت سخت و تکنیک بالای تولید تنها با تکیه به نیروی کار فوق ارزان ممکن است، نیروی کاری که با کمترین هزینه پشت دستگاه تولید ظاهر شود و با یک اشاره رفع زحمت کند.

با یا بدون سرمایه خارجی بورژوازی ایران، از کارفرما تا دولت و مجلس، خود را آماده ساخته اند که بر مبنای کار مجانی جمعیت بیکار، از نیروی کار حاضر و آماده بهره برداری کند. دسیسه و توطئه پنهان و یا پیچیده ای در دستور دولت نیست، به سادگی مثل گرگ به جان بیکاران افتاده و از موقعیت ضعیف آنها حداکثر بهره را خواهند برد.

جمهوری اسلامی سرمایه تعداد ۹۰۰۰۰۰۰۰ (نه میلیون) نفر از

بهترین واجدین شرایط لازم را در اختیار دارد. در مقایسه با کشورهای صنعتی اروپایی این رقم معادل کل جمعیت سوئد، معادل کل نیروی کار آلمان یا فرانسه، معادل دو برابر نیروی شاغل دانمارک است. این در حالی است که دستمزد رسمی کارگر ایران معادل یک پنجم خط فقر و در مقایسه جهانی از دستمزد کارگر چینی ارزانتر، و تنها از کارگران نگون بخت کامبوج اندکی بالاتر است. وسوسه مهمتر نیروی کار در ایران برای سرمایه در بی حقوقی رسمی و قانونی کارگر نهفته است. بعلاوه برای سرمایه خارجی "تخفیف" ویژه در شرایط بهره کشی از نیروی کار ماهر ایرانی در مراکز ویژه صنعتی پیش بینی شده است. مطابق این تخفیف ها میتوان کارگر را تا قبل از آخر ماه اخراج کرد و از پرداخت بدهی دستمزد قبلی سر باز زد. ماموران دولتی کارگر اخراجی را برای همیشه از ورود به کل منطقه ویژه محروم و از جلوی چشم کارفرما دور میکنند!

با یا بدون سرمایه خارجی بورژوازی ایران، از کارفرما تا دولت و مجلس، خود را آماده ساخته اند که بر مبنای کار مجانی جمعیت بیکار، از نیروی کار حاضر و آماده بهره برداری کند. دسیسه و توطئه پنهان و یا پیچیده ای در دستور دولت نیست، به سادگی مثل گرگ به جان بیکاران افتاده و از موقعیت ضعیف

طرح در طی یکی دو سال اخیر و بخصوص در دو ماه حاشیه تصویب آن سر منشا حجم عظیمی تبلیغات مسموم علیه "بازنشستگان طمع کار" از یکسو و "جوانان تنبل" از سوی دیگر شده است. معلوم نیست مسئولیت دولت و مجلس در قبال درآمد پایین بازنشستگان کجا رفت؟ پایین تر به توطئه کثیف پشت این مصوبه خواهیم پرداخت. اما عجلالتا میشود پرسید مسئولیت دولت در قبال جوانانی که احتمالاً قرار است به کار گرفته شوند چه بوده است؟ بیمه بیکاری در کار بوده است؟ بعلاوه در وسط این معرکه هر کسی از مدالهایی که دولت و مجلس بخاطر "بداهه در راه اشتغال جوانان" به سینه خود الصاق میکنند، حاج واج می ماند. هیچ تضمین و شواهدی دال بر اشتغال جوانان بیکار در این مصوبه بچشم نمیخورد. هدف از این قانون هم چیز دیگری بجز ایجاد رقابت در صفوف کارگران و از طرف دیگر تسمه کشیدن به گرده جمعیت بیکار نیست.

طرح کارورزی فارغ التحصیلان

مطابق طرح جدید وزارت کار همه مراکز کاری تنها به شرط برخورداری از جواز صنفی میتوانند در دوره های یازده ماهه جوانان فارغ التحصیل را بکار بگیرند. هزینه بکارگیری این

نسل جوان
مظهر فردا
است. این نسل
شکست های
گذشته را به
پای نسل
پیشین نوشته و
هیچ وقت
حوصله شنیدن
تمام داستان
نبردی که از
دست رفته
است را به
خود راه نداده
است.

ادامه در مسرت

آنها حداقل بهره را خواهند برد.

رای من کو؟ تا کار من کو؟

جوانان کار می‌خواهند، دولت حتی از دادن وعده اشتغال اجتناب میکند، عوارض وخیم بیکاری قربانی هر چه بیشتری میگیرد ... و دیگر هیچ! این سیکل معیوب، سرگذشت جامعه ایران در دل تحولات اجتماعی و اقتصادی عظیم است که بیکاری پنج شش میلیونی از جوانان اساساً تحصیل کرده را با خود یدک میکشد. اما کمتر نشانی از یک اعتراض قابل اعتنا را میتوان سراغ گرفت.

"کار من کو؟" یک عنوان شناخته شده در ادبیات سیاسی دوره معاصر در ایران بحساب می آید. این عنوان تلاش دارد به پرچم اعتراض به بیکاری جوانان در ایران تبدیل شود. "کار من کو؟" به عنوان یک عبارت "درخشان" در ادبیات سیاسی دوره معاصر ایران ثبت خواهد شد. چه عبارتی میتواند در سه کلمه موقعیت اسفناک نسل جوان طبقه کارگر در ایران را به این روشنی ترسیم کند؟ عبارت "نسل سوخته"، شاید گویای تباهی عمیق و گسترده دامنگیر میلیونها مردان و زنان جوان، متشکل از نیمه جمعیت آن جامعه باشد، اما هنوز به فرو خوردگی سیاسی آن نزدیک هم نمیشود. نسل جوان طبقه کارگر ایران اسیر بیکاری و لجنزار حاصل از آن، منفرد در

تمام عرصه های اجتماعی، و در دفاع از حقوق انسانی و طبقاتی خود ناتوان و سترون است. این نسل حفرة های هر چه بزرگتری ناشی از تلفات حاصل فقر، اعتیاد، افسردگی، محرومیت های ناشی از سلطه مذهب در یک جامعه طبقاتی را بر

پیکر خود حمل میکند. در این زمینه، این نسل به جای حقوق انسانی خود، در یک موضع دفاعی خواهان "کار" است!

نیروی میلیونی جوانان کار در ایران از آگاهی به موقعیت خود و از صرف اعتراض چیزی کم ندارد. در حال حاضر مقاومت این جوانان در مقابل طرحهای کارآفرینی، وزارت کار را کلافه کرده است. اگر خیابانهای تهران و شهرهای بزرگ شاهد عصیان خود جوش جوانان بیکار نیست، اگر درب وزارت کار چند بار در هفته توسط جوانان جویای کار از پاشنه بیرون کشیده نمیشود؛ اینرا باید به حساب بقایای فضای "رای من کو!" گذاشت که تغییر و تحول اجتماعی را به دست به دست شدن قدرت میان جناحهای خود رژیم معنی کرد. فضایی که اعتراض را با "افشاگری" از ناتوانی و تقلب و دروغ یک جناح جایگزین کرد. فضایی که حق طلبی و پرچم آلترناتیو طبقاتی کارگری را به دلسوزی سبز بورژوازی برای "قشر محروم کارگری" به گرو گذاشت. در جامعه ای که شهروندانش هیچ وقت قرار نبود "رای" داشته باشند، هیچ وقت

قرار نبود انتخابات در آن جامعه منشا اراده شهروندان باشد؛ "رای من کو؟" با آن رهبران، با آن روشهای مبارزه و با آن افق نمیتوانست جز سترونی سیاسی چیز دیگری بجا بگذارد.

یک جوان جویای کار باید بداند در یک جامعه مبتنی بر سرمایه قرار نیست او شغلی داشته باشد مگر سود سرمایه ایجاب کند. خلاقیت او به جای خود، کل حیات و موجودیت او برای کارفرما علی السویه است. در پروسه تولید و باز تولید سرمایه، تنها منشأ سود نیروی کار طبقه کارگر است. در دنیای امروز ما هیچ مثالی گویاتر از جمهوری اسلامی نمیتوان یافت که چگونه کل ساختار سیاسی و ایدئولوژیک جامعه با دامنه بکار افتادن سود آور سرمایه گره خورده است. آمارهای وزارت کار گویای جوانان تحصیل کرده ای است که در پنج تا ده سال اخیر جز موارد کوتاه مدت، عملاً بدون کار مانده اند. امروز وزارت کار سراغ همین جوانان آمده و بجای توضیح و جبران مافات طلبکار است. از آنها میخواهد مجانی برای کارفرمایان کار کنند. کمپین وزارت کار علیه جوانانی که تن به بیکاری کارورزی نداده و بیکاری بدون یارانه یا هر گونه کمکهای دولتی را ترجیح میدهند گوش همه را کر کرده است. این یک قلدری محض است که باید در مقابل آن سد بست. باید ورق را برگرداند.

در حسرت یک نسل جوان سرکش

در همه جوامع همواره حساب و کتاب جداگانه ای برای جوانان باز شده است. نسل جوان یک بارومتر ویژه در بررسی موقعیت طبقات و احزاب و جریانهای فکری و سیاسی جامعه بحساب آمده است. گفته میشود نسل جوان سرکش هستند، با کنار گذاشتن ملاحظات و آداب و تکلف مرسوم در کشمکش میان طبقات، سبیل شجاعت و

جوانان کار می‌خواهند، دولت حتی از دادن وعده اشتغال اجتناب میکند، عوارض وخیم بیکاری قربانی هر چه بیشتری میگیرد ... و دیگر هیچ! این سیکل معیوب، سرگذشت جامعه ایران در دل تحولات اجتماعی و اقتصادی عظیم است که بیکاری پنج شش میلیونی از جوانان اساساً تحصیل کرده را با خود یدک میکشد. اما کمتر نشانی از یک اعتراض قابل اعتنا را میتوان سراغ گرفت.

گستاخی در میان صفوف طبقه شناخته میشوند. نسل جوان مظهر فردا است. این نسل شکست های گذشته را به پای نسل پیشین نوشته و هیچ وقت حوصله شنیدن تمام داستان نبردی که از دست رفته است را به خود راه نداده است.

ناگفته پیداست ترسیم مرزهای سنی قطعی و روشن نیستند. پدیده های ترس و شجاعت و آگاهی را نمیتوان در قالب های جزمی گنجاند. به طریق اولی خود طبقه کارگر یک پدیده سیاه و سفید اجتماعی نیست. مبارزه طبقاتی پدیده ای مرکب تر از آنست که با مرحله بندی پلکانی زمانی اختیاری برای سرنوشت و نقش افراد در آن تعیین تکلیف کرد. اما در عین حال درست همانند هر جنگ و کشمکش دیگر، همواره تحولاتی در مبارزه طبقاتی هست که با خصلت دوره ای بر رویدادهای روزمره سایه می اندازند. آینده بر زمینه گذشته شکل میگیرد، همزمان میتواند همه گذشته را به قبر بسپارد. از همه اینها گذشته ما در یک بهم پیوستگی عمیق تر با جامعه جهانی زندگی میکنیم. این جامعه جهانی بر متن یک بحران

تازه ترین مطالعات و نتیجه گیریهای مشترک مجلس و دولت در زمینه نیروی کار جوان کشور زمین را زیر پای سرمایه داغ کرده است. در یک پروسه زمانی تا سال 1400 شمسی بیش از نه میلیون نفر جوان تحصیل کرده بازار کار ایران را اشباع خواهد کرد



ادامه در مسرت

از قدرت سرکوب، از قدرت فریب، از جان سختی حکومت آن نقل میشود. چه بسا بسیاری از این افسانه ها ریشه در واقعیت ها هم داشته و دارند. ماشین تعقیب و دستگیری فعالین کارگری از شوراهای اسلامی تا زندانبانان اوین از بزرگترین دستگاههای سرکوب دنیای امروز است. کم نیستند جریانات و تحرکات و آلترناتیوهای سیاسی که در کشمکش با این حکومت سرشان به سنگ خورده است. انواع جریانات ناسیونالیستی، دمکراتها، مشروطه ها و نمونه های دیگر را میتوان نام برد. اما در این میان خیره کننده است که چگونه خبر یک اعتصاب کارگری نفس ها را در سینه حبس میسازد.

برای طبقه کارگر و بخصوص اعضای جوان آن یک افق کارگری و سوسیالیستی حیاتی و فوری است. با چنین افقی این نسل پا به آینده ای کاملاً نانوخته میگذارد که میتواند از روند تکنونی کاملاً متفاوت باشد. باید باور داشت که جامعه دیگری ممکن است. طبقه کارگر باید به اندازه طبقه سرمایه به منافع خود آگاه باشد. روی حق خود پر رو، بدون گذشت، طلبکار و پرخاش گر باشد. به سادگی اینکه برای زندگی و حرمت و علائق خود بسیار بیشتر از آنچه که هست ارزش قائل گردد. طبقه کارگر در ایران در کشمکش های تعیین کننده در عرصه اشتغال و بیمه بیکاری، در حسرت نسل سرکش خود می سوزد. ■

در یک فاصله کوتاه سی ساله آن جامعه تلاطم های سیاسی و اجتماعی عظیمی را پشت سر گذاشته است. فاصله میان "اقتصاد مال خر است" تا "حکومت آرامش آهوان سرمایه"، فاصله ای که هنوز والدین نسل جوان فعلی طبقه کارگر ایران پا به سن بازنشستگی نگذاشته است، فاصله ای است که به سرعت برق و باد مقدسات و اولویتها و الگوها و قهرمانان چرخانندگان جامعه دچار تحول شده است. دوستان و دشمنان، خودی و غیر خودی نظام صد بار پوست انداخته است. در همین جامعه تا ده سال پیشتر حتی فکر یک تجمع و اعتصاب کارگری خوفناک بود. امروز حتی فکر کسب اجازه پلیس برای تجمع در جلوی مجلس مسخره بنظر میرسد. طبقه کارگر در ایران با سه تا پنج هزار تجمع و اعتصاب از فعالترین بخش های طبقه کارگر در جهان است. اما این موقعیت قرب ندارد، برداشت عمومی نمیگردد. سکوی پیشروی نیست.

ایران یک جامعه بزرگ و پر تحول است. افسانه های زیادی

در سوگ شاهرخ



" او بیش از هر چیز دیگر یک انقلابی بود. مأموریت واقعیش در زندگی این بود که از هر طریق به سرنگون کردن جامعه سرمایه داری و نهادهای دولتی مخلوقش مدد برساند، به آزادی و رهایی پرولتاریا کمک برساند، که او خود اولین بانی وقوفش بر وضعیت و نیازهایش، و آگاهی بر شرایط رهاییش بود. مبارزه خوی او بود. با چنان شور، با چنان سرسختی و با چنان کامیابی مبارزه کرد، که کمتر کسی با او رقابت میکند."

این توصیف من از شاهرخ زمانی است. جملات فوق را از سخنرانی انگلس بر مزار مارکس به امانت گرفته ام. احترام بی پایان من به شاهرخ ناشی از وقوف او به نقش خویش بعنوان یک انقلابی طبقاتی کارگری بود. یک انقلابی که برای آگاهی و وحدت طبقه خود همواره و با سرسختی تلاش و مبارزه کرد. مهمتر اینکه او، یک کارگر نقاش و از فعالین اتحادیه نقاشان بود که نمایندگی کل طبقه کارگر در تمام عرصه های سیاسی و اجتماعی را بر دوش خود میکشید. او مظهر و مبشر قدرت طبقاتی کارگری در دنیای امروز بود. کارگری که میخواهد و قابلیت آنرا در خود می بیند که مصدر حکومت گردد. توازن قوای جاری، ضعف صفوف طبقاتی کارگری برای او نه بمعنای در پیروزی بلکه بمعنای تشدید فعالیت انقلابی و پافشاری بر آرمانهای سوسیالیستی بود. او را سالها در زندان اوین گرفتند و او را در زندان اوین کشتند.

شاهرخ یک برادر، چهره محبوب کمونیست، یک لنگرگاه همفکری ما در مبارزه روزمره و در چاره جویی مصافهای بزرگ طبقه کارگر از میان رفت. بدون او ضعیف تریم. ■

برای طبقه کارگر و بخصوص اعضای جوان آن یک افق کارگری و سوسیالیستی حیاتی و فوری است. با چنین افقی این نسل پا به آینده ای کاملاً نانوخته میگذارد که میتواند از روند تکنونی کاملاً متفاوت باشد.

بخشنامه ای

برای آمازون کار قراردادی در ایران

را هم باید به وزارت کار بخشید که این چه مبارزه با قرارداد موقت است زمانی که کارفرما هر لحظه اختیار داشته باشد کل قرار داد را به سطل آشغال بسپارد؟

هر چه هست این قاعده بازی است. این حکومت طبقه سرمایه دار و وزیر کار نیز وزیر ساماندهی نیروی کار بر اساس منافع همان طبقه است. قراردادهای موقت کار از زیر زمین سبز نشد. وزارت محترم کار، دولت و مجلس در شکل گیری و سامان یابی آن جان کنند. اداره اطلاعات و شوراها اسلامی در همکاری با زندان اوین نفس مخالفین با آن را در کارخانه ها در سینه خفه کردند. کرور کرور خرج آلف و علوفه و منبر توجیه آن شده است. معاون وزارت کار بیجا میکند وضعیت را "آشفته" قلمداد میکند. اگر نیروی کار فعال در کشور را 21 میلیون فرض بگیریم، در این صورت بیست میلیون نفر هر روز در این چهارچوب عازم کار میشوند. با همین نیروی کار تولید پالایشگاهها و پتروشیمی ها یک آن باز نایستاده است. راهها و تاسیسات عظیم، تامین برق و آب، دهها هزار کارخانه، هزاران معدن خدمات و ثروت آفریده اند، محلات ثروتمند نشین به نقشه شهرها اضافه شده اند.

این آشفتگی عین نظمی است که بتوان کارگر را به ارزانترین وجه ممکن بکار گرفت و او را سر جای خود نشانند.

اشتباه بزرگی است اگر قراردادهای موقت را به یک مساله میان کارفرمای سودجو و فرد کارگر کاهش داد. و فرد کارگر کاهش داد. مطلوبیت قرارداد موقت برای

اشتباه بزرگی است اگر قراردادهای موقت را به یک مساله میان کارفرمای سودجو و فرد کارگر کاهش داد. مطلوبیت قرارداد موقت برای کارفرما در حذف بخش بزرگی از حقوق مسلم کارگر مربوطه نیازی به توضیح ندارد. باید توجه داشت که دولت (از جمله) با منافع مستقیم عظیم مادی طرف سوم قراردادهای موقت است. این قراردادها بطور رسمی کارگران را از دایره شمول بیمه بیکاری، بیمه های درمانی، حقوق بازنشستگی و دیگر تعهدات دولت خارج میسازد.

کارفرما در حذف بخش بزرگی از حقوق مسلم کارگر مربوطه نیازی به توضیح ندارد. باید توجه داشت که دولت (از جمله) با منافع مستقیم عظیم مادی طرف سوم قراردادهای موقت است. این قراردادها بطور رسمی کارگران را از دایره شمول بیمه بیکاری، بیمه های درمانی، حقوق بازنشستگی و دیگر تعهدات دولت خارج میسازد. به این ترتیب وزیر کار نه مبارزه بر علیه کار قراردادی و موقت بلکه امر تداوم آنرا در دستور دارند.

وزیر کار لایق و شایستگی های ایشان در دشمنی با کارگران را باید به دولت متبوع ایشان تبریک گفت.

در ایران هر کس آزاد است به میل خود لگد به حق کارگر بزند مشروط به اینکه قبل و بعد از آن صلوات بفرستد. مطابق شرط جدید وزارت کار، پامال حق کارگر باید کتبی باشد! دستورالعمل شماره چهار و یکم وزارت کار به مراکز تولیدی یک شاهکار است. این دستورالعمل از جانب وزارت کار برای "ساماندهی" قراردادهای کار و غلبه بر وضعیت "آشفته" فعلی تدوین شده است. مطابق دستور جدید وزارتخانه کار:

اولاً، قراردادهای کار به سه دسته یعنی کار دائم، کار موقت و کار معین تقسیم میگردد.

ثانیاً، قرارداد باید در چهار صفحه تنظیم گردد.

ثالثاً، سعی شود که دستمزد کارگر به حساب بانکی ریخته شود.

همین!!

مطابق آمار رسمی وزارت کار میزان 93 درصد از قراردادهای کار در ایران در قالب قرارداد موقت صورت میگیرد. قرارداد موقت اسم رمز یک بهره کشی بی در و پیکر است که هیچ قاعده و قانونی

بر آن ناظر نیست. قانون کار به معنای تنظیم ساعات کار، دستمزد، شرایط کار، اضافه کاری، رفتار با کارگر، مصونیت جسمی و اخراج و غیره در همان ضرب اول از دور خارج میگردد. بعد از گذشت سی و شش سال، امروز پس از یازده دوره ریاست جمهوری، دوازده دوره مجلس و پس از سی و اندی وزیر کار وقت آن رسیده است که به قول سخنگوی وزارت کار این وضعیت آشفته ساماندهی شود. سوال اینست که ساماندهی به چه معناست، دقیقاً چه چیزی قرار است ساماندهی شود، چگونه، چه وقت؟ آیا قراردادهای تا کنونی شامل این دستورالعمل میگردد؟

اما تمامی این سوالات بیجا است. در این حکومت صرف اینکه وزارت کار از ادارات کار استانها بخواهد که از کارفرماها بخواهند در هنگام بکارگیری یک کارگر زیر یک تکه کاغذ پاره را امضا کند، یک قدم بزرگ در راه ساماندهی نیروی کار طبقه کارگر بحساب میاید! کافی است در ماسیق ماجرا نگاهی به دستورالعمل شماره چهارم و سرنوشت آن انداخته شود. مطابق دستورالعمل پیشین همه قراردادهای موقت برچیده شده و در عوض کارفرما از حق اخراج بدون قید و شرط کارگر برخوردار میگشت. طول عمر این دستورالعمل در مرداد ماه امسال به بیش از یک هفته قد نداد. تحت فشار کارفرمایان وزارت کار رسماً دستورالعمل خود را پس گرفت. این شوخی

زنده باد حکومت کارگری

انقلابیون بیکار: جنبش بیکاران

بخش دوم

اوج گیری فعالیتهای جمعی

التحصیلان دبیرستانها که توسط مسئولین محلی برای تضعیف سندیکا ایجاد شده بود متمرکز کرد. در همان حال سندیکا گفت و گویش را با مقامات محلی و ملی ادامه داد تا از دولت امتیازاتی بگیرد. تقریباً سه هفته بعد از موافقت نامه تهران، کارگران بیکار این منطقه یعنی اهواز و حومه آن با رد کردن طرح وزارت کار خواهان دریافت «حق بیکاری» به جای آن شدند.

در شهر خرم آباد، تنها چند روز بعد از موافقت نامه تهران، هزاران کارگر بیکار با تصرف فرماندهی شهر، خواهان ایجاد شغل، یک صندوق بیکاری و مرکزی برای برگزاری نشستهایشان شدند. معترضان مورد هجوم نیروهای دولتی قرار گرفتند، تعدادی از نیروهای انتظامی غیردولتی با خشونت به معترضان حمله ور شدند و به روی آنان آتش گشودند. بیکاران شهر صنعتی قزوین عمل جمعی شان را با تعیین نمایندگانی برای گفت و گو با مقامات شهر آغاز کردند. اعتراض کننده گان که از پاسخ مسئولان مبنی بر اینکه «به مدت دوماه منتظر بمانید» (سرخورده شده بودند تظاهرات اعتراضی شان را ادامه دادند پس از آن با سازماندهی کردن نشستهایی در مساجد محل به بحث پیرامون استراتژی آتی شان پرداختند.

در تبریز، در ۷ فروردین، صدها نفر بیکار و کارگران بیکار شده، در جلوی ساختمان باشگاه کارگران دست به تحصن زدند. گروه دیگری از کارگران در جلوی ایستگاه رادیو و تلویزیون شهر، دست به تظاهرات زدند تا خواسته های شان را به اطلاع عموم برسانند. دوهفته پیش تر، بیکاران توسط فعالین چپ گرا سازماندهی شده بودند و شکایات و تظلم های شان را در برخی تجمعات مطرح کرده بودند. در یکی از این میتینگ ها، قطعنامه ای منتشر شد، و در آن بازگشت فوری به کار، ایجاد یک صندوق برای حق بیکاری و ایجاد یک مقر دائمی برای کارگران تقاضا شده بود. تحصن ها و اعتراض های مشابهی در شهر کرد و ساری طی ماه های فروردین و اردیبهشت برگزار شد.

در هر شهری که چنین حرکت اعتراضی شکل می گرفت، معمولاً به این دلیل پرداخته و گسترده می شد که مقامات مسئول یا خواسته های بیکاران را رد می کردند و یا پاسخشان را به تاخیر می انداختند. واکنش خشونت بار نیروهای انتظامی به افزایش بیشتر حرکت منجر می شد. «اتحادیه کارگران بیکار اصفهان و حومه» که در فروردین ۵۷ تأسیس شد، نیز مقررات وام وزارت کار را د ک و درخواستهای دیگری را مطرح ساخت و به مقامات دو هفته فرصت داد تا به خواسته های شان پاسخ بدهند. و وقتی پاسخ مساعد دریافت نشد، حدود هفت هزار بیکار و طرفدارانشان، در ۵ فروردین ۵۸ دست به یک تظاهرات اعتراضی زدند. آنان پلاکاردهایی را باخود حمل می کردند که روی آن نوشته شده بود:

«بار مسئولین انقلاب بردوش زحمت کشان بوده است، اما کسان

دولت امیدوار بود که این توافق نامه به منزله پایانی برای اعتراضات بیکاران باشد، اما صلح هرگز در دوره حیات دولت موقت بوجود نیامد. هم دولت و هم بیکاران می دانستند، که وام ها راه حلی برای بدبختی و بیچارگی بیکاران نیست. دولت اساساً این امتیاز را برای آرام کردن جمعیت بیکاران اعطاء کرد. دولت فرض را بر آن گذاشته بود که کارگران وام ها را برنمیگردانند، اما امیدوار بود که این کار به کاهش تشنج و اعتراض منتهی شود. بیکاران و رهبرای چپ گرای شان نیز آنرا به عنوان یک وام تلقی نمی کردند، بلکه صرفاً نوعی دستاورد پولی تدریجی می دانستند. به علاوه توافق تهران تعداد بسیار زیادی از کارگران فصلی و دبیرستانهای تازه فارغ التحصیل شده را که شرایط اعطای وام را نداشتند، در نظر نگرفت. این توافق، اعتصاب غذای تهران را خاتمه داد، اما بطور کلی نتوانست اقدامات اعتراضی را پایان بدهد و مبارزه ادامه یافت.

سه ماه بعد از آن، کشور شاهد اوجگیری جنبش اعتراضی بیکاران در جاهای مختلف بود. در برخی مناطق، سازمانهای کارگری بطور کامل توافق تهران را رد کردند، برخی دیگر با آنکه تمایلشان را به دریافت وام نشان می دادند، اعتراضاتشان را ادامه دادند. در همان حال مهاجران تهرانی دست و فارغ التحصیلان دبیرستانها که شامل این توافق نمی شدند، بیش از پیش تهاجمی شدند.

بدینگونه کمتر از دوهفته بعد از توافق نامه مقدماتی در دهم اردیبهشت ۵۸ بیش از سه هزار کارگر بیکار یک میتینگ آزاد در خانه کارگر برپا کردند، بلندگوهای روبه بیرون، موضوعات مورد بحث جلسه را به خیابانها انتقال میدادند. میتینگ یک بار دیگر طرح وام را محکوم کرد و تصمیم بر ادامه مبارزه گرفت، یک سخنگوی بیکاران در حالی که عصبانی بود موضع جمعیت را بدین صورت منعکس کرد:

«به وجدان کارگری خودم قسم می خورم که اگر می دانستم این نتیجه از اعتصاب غذا به دست می آید، زیر بار تزریق سرم در حال مرگ نمی رفتم و قول وزیر را هم نمی پذیرفتم، بهتر بود می مردم تا این وضع را نمی دیدم، ما پول مفت نمی خواهیم، بازوی که بخواد پول مفت بگیرد برای زیر گل خوب است. ما صدقه نمی خواهیم به ما کار بدهید تا کار کنیم»

سپس جمعیت در داخل دادگستری به مدت ۵ روز تحصن کردند، این اعتراضات فقط زمانی پایان یافت که وزیر دادگستری وقت یعنی اسدالهی قول داد که این مسئله را در کابینه مطرح کند. همچنین او برای انعکاس خواسته های بیکاران در رادیو و تلویزیون تسهیلاتی فراهم کرد.

سندیکای کارگران پروژه ای بیکار شده آبادان تلاش اش را بر تحکیم معیشت خود و بیرون راندن رقیب یعنی اتحادیه بیکاران و فارغ

اتحاد کارگران شاغل و بیکار
برای دریافت بیمه بیکاری!



ادامه انقلابیون بیکار

دیگر از آن بهره مند شده اند «روی پرچم هایی که تظاهرات کنندگان با خود داشتند از دولت خواسته شده بود که «شورای کارگران بیکار شده «و حق تجمعشان را به رسمیت بشناسند. تظاهرکنندگان با نیروهای انتظامی طرفداران دولت که به چماق و چاقو مسلح بودند، مواجه شدند. فرمانداری جلوی تظاهرات را گرفت و در همان حال عده ای از سازماندهندگان دستگیر شدند. در تلاش برای اعمال فشار بیشتر بر مقامات، کمتر از دو هفته بعد، حدود 10000 تظاهرکننده در جلوی خانه کارگر اصفهان به تظاهرات پرداختند و خواهان مذاکره مستقیم با فرماندار شدند. مذاکرات نتیجه مشخصی به بار نیاورد و راهپیمایی های اعتراض آمیز ادامه یافت. شایعه ای پخش شد مبنی بر اینکه تظاهرکنندگان قصد دارند به مرکز پلیس شهر حمله کنند. متعاقباً طی رویارویی خشونت باری که بین نیروهای انتظامی و معترضان روی داد، یکی از تظاهرکنندگان به نام «ناصر توفیقیان» کشته و تعداد دیگری مجروح و حدود 300 نفر بازداشت شدند.

این اعتراضات جمعی همیشه بی فایده نبود و گاهی اوقات نتایج مطلوبی به بار می آورد. مثلاً در شهرهای کردنشین که در آن چپ ها و سازمانهای کرد، از حمایت توده ای برخوردار بودند، اعتراضات شدیدتر و در نتیجه موفق تر بودند. مثلاً در مهاباد، کارمندان اداره آب و برق که طی انقلاب از کار برکنار شده بودند، موفق شدند پس از یک مبارزه تلخ به سرکار خود باز گردند. سازمان فدائیان خلق ظاهراً نقش بزرگی در این موفقیت بازی کرد. ایم موفقیت ظاهراً جلب نظر بیکاران دیگر مناطق را نیز کرد. سندیچ، نیز بعد از گفت وگوهای فشرده با مسئولین متعدد، برخی اقدامات موقتی برای کمک به افراد بیکار که شمارشان در حدود 7 هزار نفر بود، اتخاذ شد که از آنجمله ایجاد اشتغال فوری برای 500 نفر، پرداخت حق بیکاری برای از کار بیکار شدگان و اعطای وام به دیگران تا زمان پیدا کردن کار بود.

در زمستان سال 58، بیکاران کرمانشاه به وسیله فعالان جوان سوسیالیست بسیج و سازماندهی شدند. فارغ التحصیلان دبیرستانها، تهی دستان بیکار و دسته هایی از والدین و دیگر حامیان آنها به همراه هم در تظاهرات خیابانی و تحصن ها شرکت می کردند. آنان برخی از بزرگترین راهپیمایی های اعتراضی خود را در شهر سازمان دادند، تعداد شرکت کنندگان در یکی از این تظاهرات به 5000 نفر بالغ شد.

طی یکی از این حوادث، تظاهرکنندگان قصد داشتند تا تحصنی را جلوی ستاد فرمانداری برپا کنند. به رغم مقابله نیروی حفاظتی، تظاهرکنندگان در فرمانداری را شکستند و به مدت چند ساعت ساختمان را تسخیر کردند. این امر فرماندار را که ساختمان را ترک نموده بود، وادار ساخت که برگردد، و به حرف جمعیت گوش کند. معترضان تنها زمانی حاضر شدند به تحصن شان پایان دهند که او تضمین داد خواسته هایشان را به طور جدی مورد توجه قرار دهد. پس از مدتی طرح مشترک فرماندار و اتحادیه بیکاران (که یک هیئت منتخب بود) به بازگشایی یک کارخانه تولید لوازم ساختمانی منتهی شد، این کارخانه قادر بود، یک صد نفر را به کارگمارد. این طرح همچنین برای جمعی دیگر از بیکاران نیز در کارخانه کشمیر شغلی در نظر می گرفت. و به بقیه بیکاران ماهانه 7 هزار تا 15 هزار ریال خسارت بیکاری داده می شد تا زمانی که کاری برای خود بیابند.

با آنکه بیکاران تقریباً در هر شهری که تعدادی از کارگران از کار معلق ماندند، بسیج و سازماندهی شدند، در اکثر موارد از هم پاشیده شد و کاملاً منزوی گردید، با این همه در روز 11 اردیبهشت 58،

اقدامات اعتراضی بیکاران، نمایش گسترده ای از اتحاد و اقتدار بود. حدود 500 هزار نفر در خیابانهای تهران دست به راهپیمایی زدند و تعداد بیشتری هم در شهرستانها راهپیمایی کردند. این راهپیمایی از سوی شورای هماهنگی روز اول ماه مه (11 اردیبهشت) که متشکل از گروه های متعدد و سوسیالیستی و کارگری بود، سازماندهی شد و به صورت بزرگترین تجمع مستقل مردم طبقه پایین در آن سال در آمد. دسته های مردان و زنان والدین و فرزندان دست در دست هم در خیابانهای اصلی شهرها دست به تظاهرات زدند و شعار دادند. راهپیمایی روز اول ماه مه، نمایشی از قدرت طبقه کارگر بود و بیش از آن نمایش اقتدار گروه های چپ و نیروهای آنان بود که چنین شمار بزرگی از جمعیت را سازماندهی کرد. فعالان مرد، دست در دست هم در اطراف جمعیت تظاهرکننده حضور داشتند و زنجیره انسانی را گرداگرد جمعیت به وجود آوردند تا از آنان در مقابل حملات گاه به گاه گروه های سازمان یافته مهاجم محافظت کنند. برخی از گروه های دولتی مثل سپاه پاسداران، جهاد سازندگی و حزب جمهوری هم به مناسبت اول ماه مه اطلاعیه صادر کردند و برخی شان در تظاهرات شرکت کردند. با این حال، آنان بیشتر روی مسائلی چون «خطر کمونیسم» «عوامل آمریکایی»، «وحدت کلمه» «ویا اتحاد امت اسلامی تاکید می کردند تا به مسائل خاص کارگری.

بیکاران یک بخش ضروری و عمده تظاهرات را تشکیل می دادند. شعارهای نمایان گر استراتژی سازماندهندگان تظاهرات بود «مبارزه بیکاران جامعه جدای از مبارزه کارگران نیست» «تظاهرات با قرائت قطعه نامه ای مبنی بر ستایش از امام خمینی و نیز درخواست ملی کردن صنایع و امور بانکداری، تغییر قانون کار و اخراج کارشناسان خارجی پایان یافت.

تنوع اعتراضات خیابانی

همانطور که انتظار می رفت، شغل، بزرگترین نگرانی بیکاران را تشکیل می داد. طی 5 ماه نخست پس از انقلاب، 86 حرکت جمعی کارگرای اتفاق افتاد که نسبت به بیکار کردن کارگران و بستن کارخانه ها اعتراض داشتند، و خواهان بازگشت کارگران به سرکارشان بودند. بزرگترین سهم (20%) را در این اقدامات کارگران بخش صنعت داشتند. اما تنوع درخواست های بیکاران بیانگر استراتژی رهبری جنبش بیکاران بود، که در صدد پیوند دادن مبارزه برای شغل با دیگر نگرانی های سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر بود. رهبران سوسیالیست، توجه شان را به خواسته های شناخته شده ای چون، چهل ساعت کار در هفته، شرایط کاری بهتر و پرداخت دستمزد برابریه زنان و مردان و حق اعتصاب معطوف کردند. و البته کاملاً روشن نیست که آیا درباره امکان عملی شدن این در خواست ها کاملاً تأمل و اندیشه شده بود یا صرفاً برای رادیکالیزه کردن جنبش بود که چنین درخواست هایی طرح می شد. البته مطمئناً، اصرار به داشتن یک مرکز و ستاد مرکزی در تمامی این مبارزات، نشانگر اضطراب و ضرورت کار سازماندهی شده در میان این فعالان بود. برخی از این خواسته ها (مثل اخراج کارشناسان خارجی) بانگرانی های اصلی کارگران یعنی حفاظت شغلی متناقض بود. بیرون رفتن و تعطیلی شرکت های خارجی یکی از سبب های بیکاری ها و تعطیلی مراکز اقتصادی بود.

اقدامات اعتراضی عموماً به شکل تظاهرات، بست نشینی و صدور قطعه نامه بود. تظاهرات بیشتر با هدف تشریح وضعیت دشوار بیکاران به دیگر شهروندان و مقامات مسئول صورت می گرفت. برخی از این گروه ها، مراکز رادیو تلویزیون را وادار می کردند که اعتراضات و تظلم خواهی اشان را به گوش مردم برسانند. تظاهرات در عین حال

ادامه انقلابیون بیکار

توانند دستاوردهایی داشته باشند، از محدود کردن خود به اقدامات فردی و استراتژی های بقا خودداری می کردند. و تا زمانی که تهی دستان بیکار از داشتن هر گونه جایگاه نهادی که بتوانند اقدام مستقیم را در آن تمرین کنند (مثل مشاغل کارگاهی) محروم بودند، ناچار بودند که به اعتراض جمعی مبادرت ورزند، این علاقه و اشتیاق به فعالیتهای جمعی که مورد تشویق گروه های چپ گرا بود، تاحدودی راه را برای فعالیت های تشکلی یافته در میان بیکاران باز کرده بود.

سازمان یافتن

مبارزه بیکاران تاحدی

ادامه دارد



از سایت اینترنتی علیه بیکاری دیدن کنید. نقطه نظراتتان را برای ما بفرستید!

www.a-bikari.com

نشریه علیه بیکاری

هر دو هفته یکبار منتشر میشود

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سر دبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.

به عنوان شیوه ای برای تمرین عمل اعتراض جمعی عمل می کرد. اما در شرایط پس از انقلاب که تظاهرات خیابانی به صورت یک رویه معمولی درآمده بود، تأثیر فوری آن چندان رضایت بخش نبود. تحصن یا اشغال و تصرف موقتی اماکن عمومی و ایجاد اختلال، به صورت متداول ترین شیوه اعمال فشار موثر در آمده بود. ساختمان وزارت کار، دفتر کارگری محلی، فرمانداریها و وزارت دادگستری، عمده ترین هدف های متحصنان بود، در برخی موارد، تحصن ها با اعتصاب غذا همراه می شد، که بعضا دستاوردهای به همراه داشت.

اگر چه به نظر می رسید که تحصن سابقه تاریخی دیرینه ای در ایران داشته باشد، اما در این نکته شکی نبود که توسل بیکاران به این عمل تنها در همین دوره صورت پذیرفت. در شکل سنتی بست نشینی، بست نشینان به یک مکان مقدس مثل زیارت گاه و یا مسجد پناهنده می شدند، تا تقاضای عفو کنند، اعتراضاتشان را نشان دهند و یا خواستار اجرای عدالت شوند، این اقدام نماینگر فریاد مدافعان برای بخشش و عدالت بود از سوی کسی که تحت حاکمیت مستبدانه رنج می کشید. با این حال حتی کسی هم جنایتی را مرتکب می شد و در این اماکن مقدس پناه می گرفت، تا زمانی که در آنجا باقی می ماند در امان بود.

اما اقدامات مشابه در دوره های معاصر ضرورتاً مفهوم متفاوتی داشت، بیکاران، اقداماتشان را نه با واژه سنتی (بست نشینی) بلکه با اصطلاحاتی چون «تحصن» و «اشغال» (نام گذاری میکردند. برای بیکاران، این اصطلاحات معانی متفاوتی داشت. و به شکلی از عمل جمعی اطلاق می شد که با در صدد افشا و تبلیغ یک مسئله و مشکل برمی آمد و با شیوه ایجاد اختلال برای اعمال فشار بر مقامات برای ترتیب اثر دادن به خواسته ها بود. با این وجود برخی عناصر سنتی بست نشینی همچنان باقی ماند. مثلاً، بیکاران در نقاطی چون «ستاد سندیکای کارگری» «ویا» «خانه کارگر» دست به تحصن می زدند که منظورشان ایجاد اختلال در فعالیتهای و یا نظم عمومی نبود. ویا وقتی بیکاران در مقابل وزارت دادگستری دست به تحصن می زدند، مفهوم آن فریاد عدالت خواهی به معنای سنتی اش بود.

به رغم وقوع تحصن های زیاد، شواهدی در باره انجام اقدامات مستقیمی چون غارتگری جمعی و یا شورش های اجاره نشینان، وجود ندارد. در ایران چنین اقداماتی از لحاظ تاریخی ناشی از سقوط ناگهانی سطح درآمد و فقدان منبع جایگزین برای تداوم بقا بوده است. بیکاری ناگهانی، گسترده و غیر منتظره به ایجاد چنین پدیده ای در هر کشوری منجر می شد، چنانکه طی سالهای سرکوب در ایالات متحده روی داد. در ایران همانند بسیاری کشورهای در حال توسعه، مردم اغلب برای اتخاذ استراتژی های بقا در کوتاه مدت، آمادگی دارند. بهره گیری از روابط خویشاوندی، دوستانه، پدرسالارانه و فعالیتهای اقتصادی غیر رسمی، آسان ترین شیوه ها هستند. در ایران کسانی که از پیش بیکار بودند، مجهز به تکنیک های مناسب برای برخورد با شرایط می شدند. اما کسانی که به تازگی از کار بیکار می شدند، برای یافتن کار جدید فقط به خویشاوندان شان متکی بودند.

اگر چه به شکل محدود، بیکاران گاهی اوقات به مبارزه برای پیدا کردن منابع مالی هم مبادرت می ورزیدند، اما بیشترین مشارکت معمولاً از جانب کارگرانی صورت می گرفت که هنوز شغل شان را از دست نداده بودند، بازار که بزرگترین منبع مالی در طی سالهای انقلاب بود، در این زمینه پاسخ منفی داد. وام بیکاری اگر چه اندک بود، ولی یک نوع تسکین موقت برای بیکاران محسوب می شد. مادام که بیکاران براین باور بودند که از طریق مقاومت های جمعی می